

چگونه بهداشت روان در PHC ادغام شد؟

دکتر سید مهدی حسن زاده - دانشیار روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران

آغاز سخن :

در اوایل دهه ۶۰ شرایط ویژه ای بر کشور حکمفرما بود، انقلاب و ویژگیهای ناشی از آن، جنگ طولانی، رشد سریع جمعیت، وجود میلیونها آواره ایرانی، افغانی، عراقی در کشور، بمباران شهرها توسط دشمن، نبود حداقل امکانات روانپزشکی در کشور مثلاً ۵ استان کرمانشاه، همدان، لرستان، ایلام و کردستان در سال ۱۳۶۰ فقط یک روانپزشک داشتند!

همیشه از خودم می پرسیدم چند دهه دیگر خدمات روان پزشکی به همه ایرانیان می رسد؟ اگر هم برسد که شاید به شهرها برسد تکلیف روستاییان چیست؟ رفتن روانپزشک به روستا که نه عملی و نه مقدور و نه مقرون به صرفه است، پس چاره چیست؟ چگونه کار آغاز شد؟

از سال ۱۳۶۰ که عضو هیئت علمی دانشکده پزشکی اصفهان بودم دوره بسیار سختی را گذراندم. گروه روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان در آن زمان فقط دو روانپزشک داشت، افزایش چند صد در صدی پذیرش در رشته ی پزشکی! جنگ، مهاجرت اساتید گروه به خارج از کشور، عدم استقبال از رشته روانپزشکی توسط دستیاران، نامهربانی روسای وقت دانشگاه و دانشکده پزشکی با اینجانب فقط بخشی از فشارهای آن دوره است، اما در میان این غوغا در سال ۱۳۶۷ یکی از شیرین ترین وقایع زندگیم رخ داد.

به من گفتند برای شرکت در یک کارگاه بهداشت روان، عازم تهران شوم. این نخستین تجربه کارگاهی ام بود، تا آن روز در هیچ کارگاهی شرکت نکرده

بودم، بر خلاف امروز در کشور تب کارگاه وجود نداشت.

بهر حال کارگاه چندروزی در کرج برگزار شد. اساتید کارگاه دکتر بوالهروی، مرحوم دکتر شاه محمدی، دکتر کامل شادپور، دکتر احمد محیط و بنده بودیم. فراگیران، مربیان آموزشگاه های بهورزی شهرضا، شهرکرد و هشتگرد (از سه استان کشور) بودند.

تا آن زمان بهورز و آموزشگاه بهورزی و نظام شبکه بهداشتی (=PHC Primary Health Care) را نمی شناختم.

درحقیقت می بایست در این کارگاه مربیان را ظرف ۳-۴ روز، با مباحث روانپزشکی آشنا کنیم و آنان پس از بازگشت به شهر خود مطالب را با روش کارگاهی به بهورزان خود آموزش دهند. سپس می بایست پزشکان سطح دو و سه را نیز آموزش دهیم.

رویکرد همکاران:

همکاران با شک و تردید به قضیه نگاه می کردند، یکی می گفت کاسه ای زیر نیم کاسه است، دولت قصد بستن مطب های ما را دارد، یکی گفت فلانی بپا! ابزار دست CIA نشی! سازمان سیا از طریق WHO که شاخه ای از CIA است! می خواهد دانشگاه های ما را از هم بپاشد. سومی گفت PHC آخرش به PC می رسد، نرو بپا!

ولی من گوشم به حرفهای فوق بدهکار نبود و فقط فکر می کردم چطوری می شود این پروژه را عملی کرد. چون این پروژه اولین پایلوت کشور بود ما هیچ مدلی نداشتیم که به آن نگاه کنیم و از آن الگو بگیریم، دوستانی که بعداً در



های طرح بهداشت روان در PHC ادغام شد اما در روستا های شاهد، این کار انجام نشد.

پس از یکسال نتایج مقایسه دو گروه حیرت انگیز بود. (برای مطالعه کامل این طرح پژوهشی به ویژه نامه بهمن ماه ۱۳۷۱ مجله دارو و درمان مراجعه کنید). نحوه کار شبکه را در شمای زیر ملاحظه نمایید.

روستا (سطح ۱) - بهورز

بخش (سطح ۲) - کاردان، پزشک عمومی - با آموزش یک هفته ای روانپزشکی

شهرستان شهرضا (سطح ۳) - روانشناس، پزشک عمومی - با آموزش ۳ ماهه روانپزشکی

اصفهان (سطح ۴) - هیئت علمی گروه روانپزشکی - بیمارستان خورشید - بخش روانپزشکی - دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

به این ترتیب و نه از طریق کتاب سیناپس یا Comprehensive روستاهای شهرضا به قلب روانپزشکی اصفهان متصل شدند.

خاطره شیرین

از بهترین خاطراتم در آن دوران آشنایی با بهورزان عزیز، کاردان ها و مربیان آنها بود. آنان در برقراری ارتباط با مراجعین بسیار توانا بودند، ضمناً متوجه شدم که مردم و بهورزان چقدر همدیگر را دوست دارند.

یکبار بهورزی شیر خواری را به دلیل اینکه چند ماه است دور سرش رشد نکرده، ارجاع داد، کودک را به بخش جراحی اعصاب معرفی کردم با

تشخیص Craniosinostosis مورد عمل جراحی قرار گرفت و از یک عقب ماندگی دائمی ذهنی نجات یافت. تجربه ای که در ۲۸ سال زندگی

دانشگاهیم دیگر تکرار نشد. روانپزشکی بالینی و کلاسها آنرا بمن نداد. خدای بزرگ را شاکرم که چنین توفیقی پیش آمد و همه دستیاران روانپزشکی کشور

و بخصوص عزیزان اصفهانی را سفارش می کنم به ورود و غوطه وری در دریای روانپزشکی فرهنگی اجتماعی که بشدت مورد نیاز جامعه و کشور

است و هنوز غریب، مهجور و مظلوم است.

موفق و سربلند باشید.

آذرماه ۱۳۸۷، بیستمین سالگرد

ادغام بهداشت روان در PHC مبارک باد

سایر شهرستان ها طرح را اجرا کردند چنین مشکلی نداشتند.

فکر می کردم بهورزی را که ۵ یا ۹ کلاس بیشتر درس نخوانده مگر می شود ۳ روزه وارد مسائل روانپزشکی کرد. مگر ما معجزه گریم!

علت اینکه شهرضا افتخار پیدا کرد نخستین شهر کشور باشد که این اتفاق در آنجا می افتد این بود که شبکه شهرضا در سطح کشور نمونه بود و هر وقت مسئولان سازمان جهانی بهداشت یا وزرای بهداشت دیگر کشورها به ایران می آمدند حتماً بازدید از شبکه شهرضا جزو کار آنان بود.

در شهرضا چند دوست خیلی خوب پیدا کردم که یکی از آنان، دکتر حبیب الله تابان بود که آنزمان GP و رئیس شبکه و به حق مدیر لایقی بود. او در اثر معاشرت با روانپزشکان آنقدر به روان پزشکی علاقمند شد که این رشته را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد و به درجه دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان و ریاست دانشکده پزشکی رسید.

آقای هدایت الله صهبای روانشناس، رئیس بهداشت روان استان اصفهان دوست دیگرم بود که خود شهرضایی است. سومین دوستم دکتر حسن فرزانه بود، که

او نیز شهرضایی و پزشک سطح سه و بسیار به بهداشت روان علاقمند بود. حضور دوستان فوق، همکاری صمیمانه دکتر اسداللهی رئیس وقت دانشکده

پزشکی اصفهان که خود از بزرگان و پیشگامان PHC کشور است، حمایت های بی شائبه دکتر ملک افضلی و دکتر بوالهروی منجر به خلق پروژه بیاد ماندنی شهرضا شد.

در آذرماه ۱۳۶۷ در شهرضا بهداشت روان در شبکه ادغام شد. یکسال بعد این کار در شهرکرد و ۲-۳ سال بعد در هشتگرد توسط آقای دکتر بوالهروی

اجرا شد. بعداً به تدریج در کل کشور این طرح پیاده شد.

پروژه در اسفند ۶۷ که اجلاس WHO در اصفهان برگزار شد، مورد بازدید مقامات ارشد WHO و مسئولین بهداشت روان کشورهای مختلف قرار گرفت.

پروفسور نورمن سارتریوس رئیس وقت بهداشت روان WHO و رئیس انجمن جهانی روانپزشکان (WPA) این پروژه را در جهان استثنائی خواند.

پروژه ادغام بهداشت روان در شهرضا از آذرماه ۱۳۶۷ آغاز شد. ۱۴ روستای شهرضا بعنوان طرح و ۱۴ روستا بعنوان شاهد در نظر گرفته شدند. در روستا